

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله
تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما
بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی
اعدائهم اجمعین

«السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ عَلَیْكَ مِنَّا سَلَامُ اللَّهِ أَبَدًا مَا
بَقِینَا وَ بَقِيَ اللَّیْلُ وَ النَّهَارُ وَ لَجَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنَّا لِزِیَارَتِكُمْ السَّلَامُ عَلَى الْخُسَیْنِ وَ عَلَى
عَلِی بْنِ الْخُسَیْنِ وَ عَلَى أَوْلَادِ الْخُسَیْنِ وَ عَلَى أَصْحَابِ الْخُسَیْنِ يَا لَیْتَنَا كُنَّا مَعَهُمْ فَتَقُورُوا
قُورًا عَظِیمًا.

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَآخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ
الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْخُسَیْنِ، وَ شَابِعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا.

خب در آستانه اربعین سالار شهیدان حسین بن علی و اصحاب باوفای شان هستیم و خود
اربعین در این داستان بسیار پر عظمت عاشورا و واقعه طف، جایگاه بسیار مهم و عظمی
دارد. معهود ظاهراً نیست که در اسلام قبل از این واقعه برای چهل شخصیت‌ها و وقایع
برنامه‌ای تعبیه شده باشد. با این‌که وقایع مهمی در اسلام واقع شده ولی به این عنوان که
بعد از گذر چهل روز یک برنامه ویژه‌ای باشد، یادآوری باشد، اما نسبت به این واقعه
عظیمه این‌چنین است از جهات مختلف. علتش این است که این واقعه در حقیقت علت
مقیّه‌ی اسلام است و اگر نبود مسئله عاشورا و این برنامه‌ای که سیدالشهداء ارواحنا
فداه و سلام الله علیه با اصحاب و یاران‌شان انجام دادند و علی‌السلام السّلام. خود
حضرت فرمودند حسب نقل که «و علی الإسلام السلام إذا بليت الأمة براع مثل یزید»،
یعنی اسلام به‌طور کلی محو می‌شد و بقاء آن و جلوگیری از محوشدن و استمرار و بقاء
آن مرهون قضیه عاشوراست. فلذاست که به طرق مختلفه این قضیه را خواستند که به
هیچ‌وجه فراموش نشود، کم‌رنگ نشود، اثرگذاری‌اش نقصان پیدا نکند. فلذاست که زیارت
آن بزرگوار در طول سال برای همیشه ویژگی مخصوص دارد و ایام خاصی که انسان در
آن ایام خاص گاهی به ذهنش می‌آید مثلاً زیارات دیگر، مثلاً شاید مناسب‌تر است ولی
می‌بینیم زیارت سیدالشهداء وارد شده و یا نماز که می‌خواهید بخوانید توصیه شده که با
تربت آن بزرگوار باشد که روزی چندین بار شما مذکّران باشد که عاشوراء و سیدالشهداء
و این داستان و این‌ها، و یا هر کسی بجهای برای او متولد می‌شود دستور دادند که کام او
را با تربت سیدالشهداء علیه‌السلام بردارید. و، و مسائل بسیار ...، عزاداری بر آن
بزرگوار، ذکر مصائب آن بزرگوار، همه‌ی این‌ها نشان می‌دهد که برنامه بر این است که
فراموش نشود این داستان و یکی از نمادهای آن همین مسئله عاشوراست. مسئله اربعین
است که به زیارت آن بزرگوار بروند، زیارت خاصه‌ای وارد شده، زیاراتی وارد شده؛ بعیداً،
قرباناً، به هر شکلی شده، بنابراین ما نسبت به عاشورا و اربعین و عزاداری حضرت
سیدالشهداء ارواحنا فداه وظیفه‌مند هستیم. حالا اگر یک وقتی در طول زمان برای بعضی

از انحاء و کیفیت‌ها مانعی پیش می‌آید خیلی خب، حالا آن کیفیت خاصّه و آن امر خاص ممکن است تعطیل بشود اما آنچه که ممکن است از جهات دیگر، آن‌ها نباید به فراموشی سپرده بشود. حالا راهپیمایی جمعی به آن شکل الان محذوری پیدا کرده، حالا وظیفه شرعی هم اقتضاء می‌کند که ما به آن محذور توجه داشته باشیم. اما این معنایش این نیست که بی‌توجهی، زیارت از راه بعید و برای آن‌هایی که حالا امکان دارد از قریب، آن‌هایی که در آن‌جا زندگی می‌کنند، در خود کربلا هستند یا در خود آن‌جا زندگی می‌کنند اگر مشکلی نباشد. و مجالس روضه ولو این‌که الان مجالسش به نحو مجازی باشد یا با مراعات آن‌چه که لازم هست مجالس برگزار بشود حالا با عده‌ای کمتر یا با فاصله‌ها در محیط‌های بزرگتر، با فاصله‌هایی که ممکن است. اصل این مطلب که مسلم است مورد ترغیب و تشویق و بعث اسلامی هست. خصوصیات و کیفیات ممکن است به حسب حالات و شرائط و زمان‌ها و این‌ها اختلاف پیدا بکند. بنابراین هم برای اداء وظیفه، یعنی ما در مقابل مسئله عاشورا دوتا مطلب داریم. یکی این‌که باید قدم صدق با امام حسین و اصحاب امام حسین داشته باشیم. «وَ اجْعَلْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْخُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْخُسَيْنِ». قدم صدق با آن بزرگوار یعنی این‌که آن مقاصد و اهدافی که آن بزرگوار دنبال می‌کرده، قدم صدق با ایشان آن است که ما آن اهداف را، آن مقاصد را، آن آرمان‌هایی که قضیه عاشورا برای آن تحقق پیدا کرده، آن را دنبال کنیم. این یک واقع‌ای نیست که تمام شده باشد فقط ما سالگرد آن را بگیریم. نه، این یک حرکت بوده، حرکتی است که مبدأ آن آن‌زمان است و همین‌طور ادامه دارد.

دو؛ این‌که نگذاریم خود این واقعه به فراموشی سپرده بشود، کمرنگ بشود، توی یک جوامعی اصلاً مهجور بشود، ندانند اصلاً امروز عاشورا است، امروز اربعین است.

سه؛ راجع به خودمان است. هر شخصی بما الله الله باید با وصل به این عاشورا و اربعین و سیدالشهداء ارواحنا فداه و اصحاب و یاران باوفایش، خودش را ترقی بدهد غیر از آن دوتا وظیفه و برای ترقی خود انسان و بالارفتن خود انسان یکی از وسائل بسیار «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» (مائده/35) یکی از وسائل بسیار مطمئن و مورد امید، حضرت سیدالشهداء است به خاطر این جهت که ایشان هر چه داشت در راه خدا فدا فرمودند. فلذا خیلی عزیز است پیش خدای متعال و بنابراین اگر انسان آن بزرگوار را واسطه قرار بدهد پیش خدای متعال با آن سماحت و بزرگواری که آن بزرگوار دارد، یک داستانی را مرحوم والدان رضوان الله علیه نقل می‌کردند. شاید جاهای مختلفی هم ذکر شده باشد، نمی‌دانم من از ایشان شنیدم شاید بارها که قافله‌ای مشرف شده بود کربلا و در این قافله یک خدمت‌کاری داشتند مسیحی بود، خدمت‌کار قافله مسیحی بود. این‌ها وقتی رسیدند به کربلا خب سامان‌ها، بار و این‌ها را یک‌جایی قرار دادند و وارد شده که خب انسان وقتی وارد می‌شود همان با حالت خاک‌آلود و پژمردگی که دارد وارد بشود. مثل، این یک خصوصیتی است باز در کربلا که باز خود این مذکر آن مشکلات و مصائبی است اهل بیت علیهم‌السلام داشتند. خب این را نشانند بارها و این‌ها، این مسیحی هم بود دیگه، گفتند شما پای این بارها بنشینید برای محافظت و خودشان مشرف شدند حرج مطهر، وقتی برگشتند دیدند این مسیحی یک حالت دیگری پیدا کرده و چی شد؟ گفت من همین‌جور که پای بارها نشسته بودم و این‌ها خوابم برد و صحنه‌ای را دیدم که حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه حضور دارند، در خدمت او بزرگواری است و این شخص لیست زائرین را خدمت حضرت ارائه می‌دهد و حضرت فرمودند کامل نیست. این‌ها برگشتند چون می‌دانید در حرم سیدالشهداء ارواحنا فداه همیشه ملائکه و بعضی از آینه هستند، همیشه هستند آن‌جا، (حالا یک داستانی هم حالا طول می‌کشد، مرحوم آیت الله بهجت

می‌فرمودند). بعد رفتند و برگشتند آمدند گفتند که آقا ما نه، استقصاء کامل کردیم. حضرت فرمودند که... حالا این در خواب دارد می‌بیند. حضرت فرمودند مگر آن مسیحی آن‌جا، چرا اسم او را ننوشتید؟ گفتم آقا ایشان مسیحی است. این جمله را او نقل کرده، حضرت فرمود: «أما تَرَلَّ يَسَاحِتًا؟» «أما تَرَلَّ يَسَاحِتًا؟» این رحمت واسعه الهی است که همین‌که آمده در آستانه و در شعاع حرم مطهر، مورد عنایت واقع می‌شود. چرا نامش را ذکر نکردید؟ بنابراین حالا اگر کسی شیعه باشد، دل‌داده آن‌ها باشد، پیرو آن‌ها باشد و قهراً توسل به آن‌ها پیدا کند برای رفع مشکلاتش، برای ارتقاء معنوی‌اش، برای ازاله رذائل اخلاقی‌اش، برای ترقیات در باب معنویات حتماً و حتماً و حتماً حضرت عنایت می‌فرماید. برای رفع مشکلات مختلف، همین بیماری کرنا که الان دامنگیر بالآخره عالم شده، حضرت را واسطه قرار بدهند، حضرت از خدای متعال بخواهند و شفاعت کنند که خدای متعال این بلیه را برطرف بفرماید. مشکلات عدیده‌ای که بالآخره برای کشور هست، برای انقلاب هست، این‌ها اگر چه تا به حال قطعاً و مسلماً عنایت کردند. لولا عنایات آن‌ها این استمرار تا به امروز و این موفقیت‌هایی که تا به امروز بود نمی‌شد و پا نمی‌گرفت. حتماً عنایات آن‌ها بوده پشتوانه این مسائل، ان شاءالله امیدواریم که همه‌ی ما جزء عزاداران و شیعیان و موالیان آن بزرگوار و آب‌آرام و ابناء گرام‌شان ان شاءالله و اصحاب باوفای‌شان ان شاءالله و صدیقه طاهره سلام‌الله علیهم اجمعین باشیم و در دنیا و آخرت و برزخ دست‌مان از دامن پرمهر و محبت آن بزرگواران محروم نماند. «اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ عَ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبِّثْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا مَهْجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام».

بحث به صورت ثالثه رسید که صورت ثالثه این بود که «اضطرار توسط بین التکلیف و العلم الاجمالی»، تکلیفی بوده، فرض کنید در مثالی که می‌زدیم یک کاس خلّ و یک کاس ماء بوده یا دوتا ماء بوده و حالا کاس مائی و کاس خلّی بوده و این‌ها متنجس شده بوده یکی از این‌ها ولی این آقا اطلاع نداشته بلکه یا قاطع به طهارت هر دو بوده و یا شاگّ در هر دو بوده و با اصاله الطهاره‌ای، قاعده طهارتی، استصحاب طهارتی بناء بر طهارتش گذاشته بوده یا یکی‌اش مقطوع الطهاره بوده پیش او، یکی‌اش مشکوک بوده باز به اصلی استصحاب طهارت کرده، آن موقع این علم به این نجاست نداشته و بعد اضطرار برایش پیدا شد که آن ماء را بیاشامد. بعد که رفع اضطرار کرد و ماء را آشامید علم اجمالی پیدا کرد که عجب! یا آن ماء متنجس بوده و یا آن خلّ متنجس بوده، حالا سؤال در این است که این علم اجمالی تنجیز دارد یا ندارد؟ یا به تعبیر دیگر از این خلّ ما باید اجتناب بکنیم یا نه، لازم نیست از این خلّ اجتناب بکنیم؟ البته اگر او آب را آشامیده به نحوی که لب‌ها و این‌ها متنجس نشده باشد خب می‌تواند خلّ را هم استفاده بکند. اگر شده باید آب بکشد بعد خلّ که علم اجمالی، علم تفصیلی به تنجس پیدا نکند.

در مسئله دو وجه هست. یک وجه این است که بله، باید اجتناب بکند و مراعات کند و آن علم اجمالی، این علم اجمالی منجز است که «ذهب الیه المحقق النائینی قدس سره فی بعض دَوْرَةِ بَحْثِهِ» این وجه اول و یک نظر. اما تقریباً دیگه متروک شده کأنّ این قول و این وجه، ولی آن بزرگوار به حسب نقل مقررین ایشان در این بعض دَوْرَةِ قَائِلِ به این بودند.

وجه ثانی که هوالاتی این است که منجز نیست و احتیاط نسبت به آن غیر مضطرّ الیه لازم نیست در آن.

حالا اول ما وجه و ادله قول اول و وجه اول را بیان کنیم تا زمینه برای آن بعدی ببینیم فراهم می‌شود یا نه؟

وجه اول برای تنجیز این است که گفته شود که این علم اجمالی باعث می‌شود ولو متأخر است از اضطرار، ولی این علم اجمالی متأخر عن الاضطرار باعث می‌شود که آن تکلیف سابق، آن تکلیف سابق از غیوبیت مطلقه و مجهول بودن مطلقه یا مجهولیتی که همراه با ترخیص و جواز تصرف بوده از آن حالت بیرون بیاید و یقع متعلّقاً لحق طاعة المولا؛ چون یک رخی نمود دیگه، آن تکلیفی که قبل بود این اطلاعی از آن نداشت. بوده دیگه، آن تکلیف که بوده، فعلی هم بوده و بعد اضطرار پیدا شده و در اثر اضطرار آن طرف مضطّرّالیه را انجام داده، الان این علم چه کار می‌کند؟ پرده برمی‌دارد، منکشف می‌کند آن تکلیف سابق را، وقتی که منکشف شد در بقاء مورد حق طاعت واقع می‌شود اگرچه در حدوث و آن وقت مورد حق طاعت نبود اما در بقاء مورد حق طاعت واقع می‌شود. پس باید از عهده او بریاد ولو این که ما علم به او هم الان منکشف به نحو تام نشده، ما در مواردی هم داریم که شما در موارد شک بدوی قبل الفحص، مگر تکلیف مجهول نیست؟ مجهول است ولی قبل الفحص اگر باشد مورد حق الطاعة است و اگر کسی فحوص نکند و برود محتمل الحرمه را انجام بدهد و واقعاً حرام باشد مؤاخذ است یعنی استحقاق مؤاخذه را دارد. این جا هم می‌گوییم آن مجهول بوده، درست است اما الان که رفع جهل شد، الان که رفع جهل شد اگر باشد مورد حق الطاعة است. این بیان اول است که نظیر این بیان را در شقّ قبل داشتیم که می‌گفتند همین که این علم اجمالی باعث شده که آن تکلیف رخی بنماید ولو به نحو تفصیل نیست می‌گفت مورد حق الطاعة واقع می‌شود. همان بیان این جا هم می‌گوید مورد حق الطاعة واقع می‌شود. این بیان اول و وجه اول.

این وجه محل اشکال هست و اشکالش این است که این که شما می‌گویید آن تکلیف مورد حق طاعت واقع می‌شود در اثر این انکشاف؛ سؤال می‌کنیم. آیا مقصودتان از آن تکلیف، تکلیف بحده الجامعی است؟ یعنی اصل التکلیف، جامع بین تکلیفی که خورده به آن، مورد اضطرار یا به این که غیر مضطّرّالیه است. جامع التکلیف؛ می‌خواهید بگویید این رخ نموده، این الان مورد حق طاعت واقع می‌شود یا می‌خواهید بفرمایید که واقع آن تکلیفی که از شارع سر زده و در این جا بوده نه جامع بینهما، آن واقعی که بالاخره یک تکلیفی از شارع سرزده آن را داریم می‌گوییم؟ هر کدام مقصود باشد ناتمام است. اگر جامع التکلیف مقصود باشد، این با این علم نمی‌شود مورد حق الطاعة واقع بشود و این علم نمی‌تواند منجز آن باشد چون شرط این که علم موجب تنجز بشود قابلیت آن تکلیف هست برای تنجز، اگر یک تکلیفی قابلیت تنجز ندارد علم موجب تنجیزش نمی‌شود. علم تنجیز نمی‌آورد. مثلاً من علم پیدا کنم به این که این امر، احتمال می‌دهم این امر مستحب است، مکروه است، مباح است، علم پیدا می‌کنم. علم تنجیز نمی‌آورد چون استحباب، کراهت، إباحه، این ها قابلیت برای تنجیز ندارند. یعنی گردنگیری که اگر نکردی مؤاخذه بشوی. یا اگر علم اجمالی پیدا کرد که فلان امر یا مستحب است یا واجب است، دوران امر بین این شد که یا مستحب است یا واجب است، این علم تنجیز نمی‌آورد چون قابلیت آن تکلیف که جامع بین وجوب و استحباب باشد این قابلیت بر تنجیز و تنجز را ندارد. وقتی اعراض نکردی پس ...، در مانحن فیه هم آن تکلیف جامع که شما علم به آن پیدا کردید مردد است به این که درواقع یا آن است که طرف مضطّرّالیه است یا آن است که طرف غیر مضطّرّالیه است. اگر آن باشد که طرف مضطّرّالیه است این قابلیت تنجیز را ندارد. برای این که اولاً تنجیز کی؟ تنجیز سابقاً تنجیز شده که معنا ندارد، حالا بخواهد تنجیز بشود که خب دیگر از بین رفته به واسطه‌ی. پس بنابراین این جا ما آن تکلیف جامع بما انه جامع

چون تکلیف جامع خودش هویت مستقله‌ی جدا که ندارد که، آن جامع یا واقعیتش این است که او هست یا این؛ و اگر او باشد قابلیت برای تنجز ندارد. پس علم اجمالی اگر بخورد به یک چیزی که ما نمی‌دانیم قابلیت تنجز دارد یا ندارد و مردد بین ما یقبل التنجز و ما لا یقبل التنجز باشد، این‌جا علم اجمالی اثری ندارد، تنجیز نمی‌آورد. تنجیز که نیاورد معنایش این است که مورد حق الطاعه واقع نمی‌شود. و علاوه بر این، تنجیز علم اجمالی و مورد حق الطاعه واقع شدن آن معلوم بالاجمال معلق است بر این‌که ترخیصی در کار نباشد و در ما نحن فیه این بیان این نقصان را دارد، برای این‌که این‌جا کسی ممکن است بگوید که آقا مرخص از طرف شارع داریم، چون اگر آن تکلیف طرف مضطرّالیه باشد که خب به اضطرار اجازه داده بود، اگر این طرف باشد اصل بلا معارض دارد، چون اصل که دربارهی آن جاری نمی‌شود چون او مقطوع الحلیّه است و علاوه بر این‌که خب مصرف هم شده دیگر حالا اصل یعنی چی در آن بخواهد جاری بشود؟ این یکی شک داریم الان که خب برائت جاری می‌کنیم یا استصحاب جاری می‌کنیم، پس اصل بلا معارض دارد اگر این‌جا باشد. پس بنابراین آن تکلیف چه آن‌ور باشد چه این‌ور باشد این مرخص دارد یا داشته و دارد، بنابراین اگر هم از آن مطلب اول آن صرف‌نظر کنیم می‌گوییم منجز شدن تکلیف به واسطه‌ی علم یا علمی معلق است بر این‌که ترخیصی از طرف شارع نباشد، از طرف مولا نباشد و این‌جا لقائلان یقول که همان که وجه قول ثانی است می‌گوید آقا مرخص هست. و اگر مقصودتان از آن تکلیفی که می‌فرمایید واقع التکلیف باشد نه جامع، آن واقع باشد، باز کلاً الاشکالین وارد می‌شود چون آن واقع ما الان نمی‌دانیم کدام است، شاید آن واقع همین باشد که طرف مضطرّالیه باشد، پس ما احراز نکردیم آن واقع قابلیت برای تنجز دارد. از این هم صرف‌نظر نکنیم پس بنابراین این‌جا معلق علیه آن حاصل نیست که مرخصی نباشد به همان بیان که گفتیم. پس بنابراین این راه اول که ابتداءً ممکن است کی را به خدمت شما قانع کند که بله، این وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم که این راه تمام نیست، این بیان اول. بیان دوم و

س: علم این‌جا چکار می‌کند درواقع؟

ج: بله؟

س: می‌گوییم علم متأخر ...

ج: فقط کشف می‌کند ... ولی آثاری ندارد، ولی اثر ندارد ...

س: این علم می‌آید چکار می‌کند؟ موضوع تکلیف را می‌گوید قبلاً بوده ...

ج: نه موضوع، آره می‌گوید تکلیف قبلاً بوده ...

س: می‌گوید موضوع تکلیف قبلاً بوده، این موضوع تکلیف حکم تابع موضوع است، حکم به ثبوت موضوع می‌آید درست؟ ...

ج: بله، فلذا می‌گوییم تکلیف فعلی بوده ...

س: همین عرض را دارم می‌کنم، حالا چرا ما نسبت به طرف ضرورت، طرف مضطرّ الیهها تکلیفی نداریم؟ به‌خاطر این‌که آن وقت علم نداشتیم و ادله مرخصه اجرا کردیم الان دیگر موضوعی نداریم ...

ج: نه واقعاً هم نبوده چون ادله، چون اضطرار که باشد مذهبی که یکی می‌گوید در مضطربانه واقع حکم داده خب نبوده...

س: نه بنابر این که بگویم احکام خدا بین عالم و جاهل یکسان است، بگویم حکم.....

ج: نه بین جاهل و عالم یکی است اما بین مضطر و غیر مضطر که یکسان نیست ...

س: نه اول که، بعد اضطرار آمده دیگر، در حالی که بوده و من علم نداشتم را دارم می‌گویم، قبل از حدوث اضطرار

ج: بله بوده فعلی هم بوده...

س: بوده فعلی هم بوده، من نمی‌دانستم، این علم می‌آید آن تکلیف را از آن رخ برمی‌دارد، انگار که همان وقت اصلاً علم داشتم، حالا متأخر است دیگر. این وسط آمده چکار کرده؟ علم‌ها به همان متعلق شده، آمده اضطرار یک طرف را برداشته، این از جهت، چون علم متعلق شده به آن اول است چرا ما نگوییم که آن تکلیفی که ما نسبت به جامع داشتیم شرایط تنجز ... ؟ غیر از این است که به جامع بین استصحاب و وجوب، مطلق الرجحان است، مطلق الرجحان منع از نقیض نمی‌کند یا خلاف آن ...

ج: این جا هم گفتیم توضیح دادیم دیگر، برای این که شما می‌گویید تکلیف جامع به جامعیت یعنی آن تکلیف جامع بما هو جامعٌ بحد جامعیت، این را می‌خواهید بگویید منجز شده یا واقع التکلیف منجز شده نه این جامع بینهما ...

س: ما همان چیزی را می‌خواهیم بگویم که در شقّ اول می‌گفتیم ...

ج: خب حال اگر می‌خواهید ...

س: ... که ضروت بعدهما بود چی می‌گفتید؟ وقتی تکلیف می‌آمد بعد علم می‌آمد چی را منجز می‌کرد؟ هر چی که می‌گفتید منجز می‌کرد همان را، الان این علم متأخر را منجز می‌کند یا نمی‌کند قبل حدوث اضطرار؟ می‌کند، موضوع را اثبات می‌کند قبل از اضطرار تکلیف آمده، حالا اضطرار حاصل شد

ج: آن علم اجمالی مشکلی نداشت آن موقع ...

س: چی اشکالی نداشت؟

ج: علم اجمالی بوده بعد اضطرار می‌آید ...

س: خب عرضم همین است. عرضم این است که این علم این جا چکار می‌کند؟ علم می‌آید می‌گوید از اول این بوده آقای فلانی غافل که نمی‌دانستی، آقای جاهل این تکلیف بوده رخ‌نمایی کرده ...

ج: حالا الان می‌خواهد چکار کند؟ یکی یکی؛ الان می‌خواهد آن تکلیف را بقاءً تنجیز کند درست است؟

س: حدوثاً نمی‌تواند چرا نمی‌تواند؟

ج: حالا حدوثاً که روشن است نمی‌توانسته، آن علم نبوده ...

س: به‌خاطر این‌که الان گذشته ...

ج: حدوثاً که نبوده که ...

س: عرضم این است حاج آقا بگذارید عرض را کامل کنیم که دوتا اناء داریم، بعدش اضطرار به احد انائین به‌وجود آمد بعد علم پیدا کردیم، این علم می‌آید می‌گوید آقای فلانی از اول این دوتا مشکل‌دار بوده، مولا هم که قبحی نمی‌بیند در چیزی که

ج: نه دیگر مشکل‌دار بودن که اول کلام است، بگویند از اول تکلیف رویش بوده، این جور، اگر مقصود از مشکل همان تکلیف است عیب ندارد ...

س: همین ... حرام بوده هرچی، بعدش یک‌دفعه آقا من اضطرار پیدا کردم این تکلیف علماً، چون خورده از اولین بوده نسبت به طرف دوم هم تکلیف دارم، چرا نتواند این را ثابت کند؟ ...

ج: خب ببینیم حالا، حالا داریم می‌گوییم، چرایش را گفتیم دیگر. برای این‌که این علمی که الان پیدا شده در بقاء می‌خواهد چی را منجز کند؟ دو احتمال وجود دارد، یا تکلیف جامعی را می‌خواهد منجز کند، تکلیف، امر، حالا امر آن‌جا باشد این‌جا، جامع، این را می‌خواهد منجز کند یا واقع آن امری که این‌جا وجود دارد؟ کدام را می‌خواهد منجز کند؟ اگر می‌خواهد جامع را منجز کند می‌گوییم جامع اگر این جامع در ضمن آن فرد مضطربانه باشد قابلیت تنجز را دارد؟ الان آن زمان که خب جهل بوده، الان که وجود دارد که نمی‌خواهد الان تنجیز بیاورد برای آن موقع؛ مثل باب فضولی نیست که بگوییم که بگوییم که وقتی اجازه می‌دهد از اول، این علم حالا که نمی‌تواند تنجیز از اول بیاورد. اگر بخواهد تنجیز بیاورد مورد حق الطاعه‌اش بکند از حالا به بعد است درست؟ از حالا به بعد آن جامع اگر واقعیتش این باشد که در ضمن آن باشد قابلیت تنجز دارد؟ ندارد. بله اگر این‌ور باشد دارد. پس شما احراز این‌که آن تکلیف بحده الجامعی قابلیت تنجز را دارد ندارید تا این‌که بگویند این علم منجز اوست ...

س: حرف ببینید حاج آقا این‌جا هست، این علم بعد از ما تمام حدود و ثغور احرازمان برای تکلیف را می‌آورد غیر از این‌که من آن‌وقت چون جاهل بودم ...

ج: سؤال‌های من را چرا جواب، این‌ها را که بلد هستیم، این‌ها که روشن است. همین که می‌گوییم علم اجمالی پیدا کردیم یعنی همین، یعنی الان فهمیدیم آن‌وقت تکلیف بوده ...

س: پس تکلیف ثابت شد ...

ج: پس تکلیف ثابت شد، یعنی تکلیف یا روی آن بوده یا روی آن بوده. حرف سر این است این علم می‌خواهد تنجیز را برای آن زمان بیاورد یا از حالا به بعد بیاورد؟

س: به‌صورت شأنی می‌خواهد از آن زمان بیاورد چه عیبی دارد؟

ج: | معنا ندارد

س: چرا معنی ندارد؟

ج: برای ماسبق؟

ش: شأنی یعنی این، شأنی یعنی ...

ج: نه حتی شأنی هم معنا ندارد ...

س: چرا معنی ندارد؟

ج: عجب است!

س: آقا چرا شأنی بگویم معنی ندارد؟

ج: آقای عزیز گذشته آن زمان، من که نمی‌توانم مال گذشته را انجام بدهم

س: آهان حالا همین همین عرض کردم ثبوت تکلیف حکم دائر مدار به علم موضوع است، من از آن موضوع، احکام جاهل مساوی است....

ج: نه وجودش دائر مدار موضوع است نه تنجزش، فقط

س: آهان، پس مشکل تنجز چیست؟ مشکل تنجز این است که من آن زمانی که از دست دادم، دیگر زمان امتثال را از دست دادم ...

ج: پس معنا ندارد تکلیف آن زمان را منجز کند ...

س: پس مشکله‌ی ما نسبت به انائی که از بین رفته و من خوردم مشکل تنجز داشته نه نسبت به انائی که باقی است....

ج: حالا این اناء باقی باید تکلیفی که این‌جا هست چون جامع را دارد حساب می‌کند ...

س: جامع شأناً بوده، جامع شأناً بوده مشکل عدم تنجز به‌خاطر این است که آن موضوع دیگر از بین رفته بوده و الان زمان موضوع گذشته، شرایط تکلیف هم باقی است....

ج: شما که الان نمی‌دانید آن تکلیف روی طرف غیرمضطراًلیه ...

س: از اول شأناً ثابت می‌کنیم بقاءً

ج: نه شما که الان نمی‌دانید تکلیف روی این هست یا نه؟ محتمل است این‌جا باشد. آن‌که علم به آن خورده است اگر جامع می‌گویید جامع که ممکن است آن‌ور باشد ممکن است این‌ور باشد، پس این جامع بما هو جامع وقتی من به آن نگاه می‌کنم با این علم متأخر که حالا به آن خورده، این جامع نمی‌دانم می‌تواند تنجز به خودش بپذیرد از رهگذر این علم یا نه؟

س: بقاءً بعد از ضرورت را می‌فرمایید؟

ج: بله بله

س: این‌که جوابش را دادید، فرمودید آن چیزی که ثبوت و تکلیف می‌آورد علم به بقاء نیست، این‌که اشتغال الیقینی یقتضی البراءة الیقینیہ گفتیم توی شقّ اول جوابش را دادیم

که بعد از عروض ضرورت، من دیگر نمی‌دانم علم به تکلیف ندارم شاید در ناحیه‌ی ... ؟
ضرورت به جواب ...

ج: خب گمان می‌کنم دیگر کفایت مذاکرات است، حالا حرف از طرف ما که روشن شد دیگر حالا شما فعلاً؛ می‌گوییم این تکلیف بحدّه جامعی قابلیت تنجز ندارد به واسطه‌ی این، یعنی نه این‌که قابلیت ندارد، شک داریم محرز نیست برای‌مان. چون ممکن است با آن باشد، اگر با آن باشد که قابلیت تنجز ندارد، اگر با این باشد قابلیت تنجز دارد. و علاوه بر این‌که حالا این را هم صرف‌نظر بکنیم خیلی خب در صورتی است... این تنجز معلق است به این‌که ترخیصی نباشد و این‌جا می‌گوییم آقا نسبت به آن‌که ترخیص بوده نسبت به این هم اصل بلا معارض داریم پس ترخیص هست. اگر هم واقعش مقصود است باز آن واقع را هم محرز نیستیم به این‌که، چون آن واقع را نمی‌دانیم کدام است، آن واقع ممکن است این باشد که آن‌ور بوده، پس آن‌هم قابلیت تنجز ندارد، این وجه اول.

وجه ثانی: وجه ثانی تطبیق قاعده‌ی اشتغال است که نقل شده مرحوم محقق نائینی در آن دوره که قائل بودند به وجوب به‌خاطر قاعده‌ی اشتغال می‌فرمودند و آن این است که ما الان می‌فهمیم یک تکلیفی به ذمه‌ی ما آمده بود ولو آن‌موقع اطلاع نداشتیم ولی الان برای‌مان روشن شد که یک تکلیفی به عهده‌ی ما آمده بوده، پس اشتغال یقینی به آن برای ما حاصل شد، اشتغال الیقینی یقتضی البراءة الیقینیة و برائت یقینی به این حاصل می‌شود که از این خلّ اجتناب بکنیم، اگر از این خلّ اجتناب کردم قسم حضرت عباس می‌خورم آن تکلیف انجام شده، چون اگر آن‌ور بوده که اجازه داشتم، اگر این‌ور بوده هم که من اجتناب کردم. تطبیق می‌فرموده قاعده‌ی اشتغال را؛ بعد در دوره‌ی بعد خودش سه‌تا اشکال به این قاعده‌ی اشتغال فرموده و عدول فرموده. حالا آن‌چه که این‌جا دیگر تطویل نداشته باشد عرض می‌کنیم این است که قاعده‌ی اشتغال جایش کجا هست؟ جایش این است که اگر من اشتغال به یک تکلیف منجز پیدا کردم این یقتضی البراءة الیقینیة. موضوع قاعده‌ی اشتغال چیست؟ علم به تکلیف منجز. مثل این‌که ظهر شده می‌داند نماز بر او واجب شده نماز ظهر، حالا شک می‌کند نماز خواندم یا نخواندم؟ اشتغال الیقینی یقتضی البراءة الیقینیة. ولی در ما نحن فیه این‌که آن تکلیف منجز است این‌ها اول الکلام است شما باید او را اثبات بکنید به قاعده‌ی اشتغال که نمی‌شود ثبت العرش ثم انقش؛ بحث همین است که ما تکلیف منجزی این‌جا داریم، مشغول، شد ذمه‌ی ما به یک تکلیف منجز أم لا؟ این را باید اثبات بکنیم، تا این اثبات نشود که نمی‌توانیم به قاعده‌ی اشتغال تمسک کنیم، قاعده‌ی اشتغال موضوعش این است ...

س: شبهه‌ی مصداقیه خود دلیل می‌شود ...

ج: می‌شود شبهه‌ی مصداقیه قاعده‌ی اشتغال. اگر تازه بگوییم یعنی قبل البحث شبهه‌ی مصداقیه است، حالا وارد بحث هم که شدیم ممکن است همین قول ثانی را بپذیریم، وجه ثانی بپذیریم، این هم می‌گوییم قطع داریم که مورد قاعده‌ی اشتغال نیست. پس توی این بحث نمی‌شود قائل بیاید بگوید که قاعده‌ی اشتغال مقتضایش این است که شما مراعات بکنید. این اول کلام است که تکلیف منجزی این‌جا وجود دارد یا نه؟ تا قاعده‌ی اشتغال تطبیق بشود أم لا؟ پس این وجه ثانی هم که محقق نائینی رضوان‌الله علیه ثقل عنه که مستند قرار داده بودند برای فرمایش‌شان تمام نیست.

وجه سوم: وجه سوم این است که ما استصحاب بکنیم آن تکلیف سابق را، خب ما می‌دانیم تکلیف سابق بوده دیگر، الان علم پیدا کردیم که تکلیف سابق بوده؛ مثل این‌که

علم پیدا کنیم الان که زید سابقاً عادل بوده و حالا شک کنیم، خب استصحاب بقاء عدالتش را می‌کنیم، لازم نیست از همان سابق علم داشته باشیم که. اگر متأخراً هم ما علم پیدا کنیم به وجود یک موضوعی در گذشته، خب استصحاب جا پیدا می‌کند دیگر. بله ما سابقاً نمی‌دانستیم اما الان برایمان علم پیدا شد که یک تکلیفی سابقاً بوده. حالا آن تکلیف سابق را، آن تکلیفی که بوده است در سابق آن را الان استصحاب می‌کنیم. و مستصحاب ما هم آن تکلیف جامعی است بحده الجامعی، می‌گوییم آن تکلیف جامعی قبلاً بوده و ما الان آن را استصحاب می‌کنیم. نتیجه‌ی این استصحاب چی هست؟ نمی‌خواهیم با این استصحاب بگوییم الان این فرد غیر مضطربانه حرام است، نجس است که، این را نمی‌خواهیم که مثبت بگویید هست ولی می‌خواهیم بگوییم الان یک تکلیف جامعی به گردن شما هست و امثال آن تکلیف جامعی به چی می‌شود؟ به این می‌شود که خب بروید این را بیاورید، آن عقل است دیگر می‌آید می‌گوید، می‌گوید خب این را ترک کن تا آن تکلیف جامعی امثال شده باشد. اگر این را بخواهند بگویند این هم به خدمت شما عرض شود جوابی که داده می‌شود این است که ما گفتیم علم اجمالی به تکلیف جامعی اثر تنجیز را ندارد، فکیف به استصحابی‌اش. اگر علم صددرصد اجمالی پیدا کنی به این‌که آن جامع یا این طرف، به این‌که یک تکلیف جامعی این‌جا بوده گفتیم آن تنجیز نمی‌آورد، حالا استصحابش بخواهد تنجیز بیاورد؟ پس بنابراین و خود این جامعی هم غیر از این اثر عقلی که تنجیز باشد یک اثر شرعی‌ای ندارد که آن اثر شرعی را شما بخواهید، بله یک جاهایی هست که جامع اثر شرعی دارد مثل همان حدث که یا اصغر است یا اکبر است، حدث اصغر خودش یک اثر ویژه دارد که یرفع مثلاً بالوضوء، حدث اکبر هم یک اثر ویژه دارد، نفس الحدث مردد بینهما هم یک اثر دارد جامع، آن حرمة المس کتاب است، این هم مال آن. این‌جا بگوییم استصحاب می‌کنیم نفس جامع را بر آن اثر، خب عیب ندارد، اما این‌جا برای وجود آن تکلیف فرض این است که ما اثری نداریم جز همین که اثر عقلی که باید امثال کرد و باید اقدام کرد و این‌ها، این هم گفتیم بار نمی‌شود که. پس این راه هم بسته است.

راه دیگر، چهارم: استصحاب واقع التکلیف، استصحاب بکنیم واقع التکلیف را. این‌جا هم باز همان اشکال یعود، چون آن واقع التکلیفی که شما می‌خواهید بگویید باقی است احراز صلاحیتش برای تنجیز ندارد، آن واقع التکلیف لعلّ کی باشد؟ لعلّ آن باشد که در مورد مضطربانه است. و این اگر آن باشد که این قابلیت تنجیز ندارد، اصلاً از بین رفته، چیزی نیست که بخواهد قابلیت تنجیز داشته باشد، او را می‌خواهد استصحاب، یعنی اصلاً این‌جا شاید بتوانیم بگوییم که آن واقع که به آن توجه می‌کنیم ادله‌ی استصحاب نمی‌تواند آن را بگیرد، برای خاطر این‌که اگر چیزی قابلیت تنجیز را نداشته باشد اثر شرعی هم که ندارد تعبد به آن لغو است. پس این هم که استصحاب واقع التکلیف هم که باشد این مشکله را دارد. حالا علاوه بر مشکله‌ی دیگری که ما این‌جوری جواب دادیم. محقق خوئی این‌جا این را بگوییم که چون در مصباح الاصول و این‌ها هست، محقق خوئی از این جامع این‌جوری جواب داده، اصلاً آن واقع التکلیف را مطرح نفرمودند، آن جامع را این‌جوری جواب دادند، فرمودند که آن جامع التکلیف محکوم است به اصلی که در غیر مضطربانه جاری می‌شود، آن استصحاب محکوم به این اصل است، چرا؟ برای این‌که شک در این‌که آن جامع هست یا نیست مسبب از چیست؟ مسبب از این است که این غیر مضطربانه تکلیف دارد یا ندارد، آن‌که می‌دانیم منعی ندارد، اگر بخواهد باشد به آن ربط آن‌که، اگر بخواهد باشد این جامع الان باید این تکلیف داشته باشد. پس شک در این‌که جامع هست یا نیست مسبب از این هست که این تکلیف دارد یا ندارد. پس اگر اصلی آمد وضعیت این را روشن کرد این

حاکم می‌شود بر او، این اصل سببی است آن اصل مسببی است. و این‌جا برائت می‌آید در این جاری است بلا معارض، چون در آن‌که اصلی جاری نمی‌شود، این برائت دارد بلا معارض، پس این حاکم می‌شود بر او و این استصحاب به‌خاطر این‌که محکوم این اصل است جاری نمی‌شود. در مصباح الاصول فرمودند اصلی که در این‌جا هست نفرمودند برائت، در مثل این‌که در اسات فرمودند برائت تا لذا آقای صدر و عده‌ای اشکال کردند که آقا برائت که نمی‌تواند حاکم باشد؛ ولی ایشان فرموده اصل، ما این اصل را ممکن است به معنای استصحاب بگیریم، یعنی استصحاب این‌که این‌جا حکم نیست، یک‌وقتی که نبوده حالا هم نیست، این حاکم باشد بر او.

این جواب قانع‌کننده نیست و تمام نیست روی مبانی خود محقق خوئی قدس‌سره و ما علمه لنا و آن این است که این‌جا سببیت سببیت شرعی نیست، این‌که جامع باشد نه اثر شرعی این است نه سببیتش سببیت شرعی است، این تکوینی است و اصل در این موارد حکومت برقرار نمی‌شود و اصل سببی بر اصل مسببی‌ای که مسببیت، مسبب بودنش شرعی نیست، این‌جا جاری نمی‌شود. بنابراین این جواب تمام نیست ولی جواب تمام همان است که عرض کردیم. و به خدمت شما عرض شود که پنج و شش باقی مانده که دیگر حالا خیلی وقت گذشته، مثل این‌که روضه هم بنا هست خوانده بشود. می‌خواستیم امروز این بحث را تمام کنیم که دیگر تعطیل می‌شود وارد مقام ثانی بشویم و حالا دیگر این دوتا مانده که ان‌شاءالله بعداً عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.